دیار یگانه‌پرستی نگاهی به لوح مبارک مدینةالتّوحید

فاروق ایزدی‌نیا

نسخه اصل فارسی



## دیار یگانه‌پرستی نگاهی به لوح مبارک مدینةالتّوحید

## فاروق ایزدی‌نیا

**مخاطب لوح**

گویند مخاطب لوح مبارک "مدینةالتّوحید" را سواد ظاهری نبود. او ساده مردی بود در پهنۀ این جهان که اندیشه‌ای بلند داشت و با همان ساده‌زیستی و ساده‌اندیشی خود چنان از خودگذشتگی و ایثاری از خود نشان داد که ثمراتش به ممرّ قرون و اعصار باقی ماند و نامش جاودانی شود.

پیش از او حاجی ملا محمّدعلی نامی بود از اهل دهج از توابع يزد که واسطهٴ ارسال و ايصال الواح شد و با پای پياده، آن مرد آزاده به عکّا آمد و شد نموده آثار حضرت بهاءالله را به هر شهر و ديار مي‌رسانيد و عاقبت هم پس از آن که يازده سفر به عکّا رفته و خدمت محبوب خويش شرفياب شده و خدمات خود را انجام داده بود، مفقودالاثر شد و ابداً معلوم نشد که در صحرا يا دريا به مرگ طبیعی يا به طريق شهادت و قتل از اين جهان در گذشته است. از او ثابت‌تر شيخ سلمان بود که او را پيک رحمان گويند و گاهی سلمان فارسيش خوانند چه که اين سلمان بهائی هم مانند سلمان مسلمان از اهل فارس بوده و عجب در اين که هر دو از اهل هنديان بوده‌اند. (کواکب‌الدّرّیّه، ج1، ص447)

شیخ سلمان، معروف به پیک رحمن، اصلاً اهل قریۀ دریهَک [درّۀ کوچک] از بلوک هندیان، در استان خوزستان، است. هندیان اقلیمی است دارای 95 قریه که مرکز آن هندیجان است. دریهک در بخش چم خلف عیسی است. اسم او در اصل شیخ خنجر بوده و پس از ایمان به امر مبارک، جمال قدم او را "سلمان" نامیدند. به گفتۀ جناب اشراق خاوری او از معلومات و علوم کسبیه بی‌نصیب بوده است.

جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی در وصف او می‌نویسد، "از شیراز در خدمت حضرت مرفوع متعارج الی الله، سلمان مشهور معروف، روحی لتربته الفدا، به آباده شتافت و از معاشرت و مؤانست این مصباح نورانی بهجت و مسرّت لاتُحصیٰ یافت. چه، در ظاهر عامّی امّی بسیار ساده بود ولی به حقیقت و باطن، جوهر هوش و گوش و دانش بود و مطالب مشکله و مسائل معضله را به دو سه کلمۀ عامیانه معلوم و مبرهن می‌نمود و ابداً نفسانیت، بلکه خودی، نداشت و قوّۀ تملّق و مداهنه ابداً در او نبود. لذلک، خالصین و مخلصین از احباب به حقیقتِ خلوص اراده به حضرتش داشتند و نفوسی که مبادی آداب بودند مجالست و معاشرتش را نمی‌خواستند و می‌ترسیدند که در مجالس ضایعشان کند. معروف است و صدق واقع است وقتی جمال قدم جلّ جلاله به او می‌فرمایند، «در مجالس بزرگان را احترام کن و ذکر سوئشان را منما.» عرض می‌کند، «فدایت شوم، غیر جمال قدم و سرکار آقا را بزرگ نمی‌دانم. این نفوس را غُلُنبه می‌‎دانم.» جمال قدم، روح الوجود لجوده الفدا، تبسّم می‌فرمایند. و اصطلاح این وجود دانای بینا بود که امثال خود را، که صاف و ساده بودند، شلخته و مبادی آداب‌ها را غُلُنبه می‌فرمود." (بهجت‌الصّدور، طبع آلمان، ص294)

همانطور که در کلام فوق آمده، جناب شیخ سلمان بسیار صریح‌اللّهجه بود. جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی می‌فرماید که در سفری به مکّه با شیخ سلمان و سیّد مهدی دهجی همراه بودند. حالات نامطلوبی، از جمله بُخل بی حدّ و حصر، از سیّد مهدی دهجی مشاهده شد آنقدر که نمی‌توانست ببیند که کسی برای کس دیگری خرج کند. "شیخ سلمانِ مرحوم جهرتاً و حضوراً به مرّات به خود او فرمود، «تو انسان نیستی و آنچه بکنی معذوری.» ولی این کلام در سیّد مهدی تأثیری سازنده نداشت. زیرا، "با این صحبت سخت می‌جوشید و رنگش متغیّر می‌شد و از آن رفتار و گفتار هم نمی‌گذشت و اصرارش بیشتر می‌شد." (بهجت‌الصّدور، ص132)

حضرت عبدالبهاء شرح حال او را در تذکرةالوفا (ص26-31) بیان فرموده‌اند. خلاصۀ کلام مبارک این است که، "این قاصد امین و پیک مبین در سنۀ 1366 در هندیان ندای الهی شنید و مانند طیور به اوج سرور برپرید. چنان منجذب شد که از هندیان پیاده بتاخت و به طهران شتافت. شور و ولهی و سرور و شعفی داشت. چون به طهران وارد شد خفیّاً با یاران الهی همراز و هم‌آواز بود..."

در ادامه می‌فرمایند، "تا آن که جمال مبارک به عراق عرب تشریف آوردند. اوّل قاصدی که به ساحت اقدس آمد آن پیک رحمانی بود و به شرف حضور مثول یافت و با لوحی خطاب به یاران هندیان مراجعت کرد. این نفس مبارک هر سال پیاده عزم کوی دوست می‌نمود و با الواح مراجعت به اصفهان و شیراز و کاشان و طهران و شهرهای دیگر می‌کرد و الواح الهی می‌رساند. از سنۀ 69 تا ایّام صعود مبارک، سنه 1309، هر سال به ساحت اقدس می‌شتافت و عرایض می‌رساند و الواح حامل می‌شد و محفوظ و مصون به صاحبان الواح می‌رساند. در این مدّت مدیده هر سال پیاده از ایران به عراق و یا به ادرنه و یا به سجن اعظم در نهایت شوق و شعف می‌آمد و مراجعت می‌کرد. فی‌الحقیقه تحمّل شدید داشت؛ سفرِ پیاده می‌نمود وغذایش اکثر نان و پیاز بود و در این مدّت مدیده در جمیع اسفار چنان حرکت نمود که ابداً در جائی گیر نکرد و عریضه و لوحی از دست نداد. جمیع عرایض را رسانید و جمیع الواح را به صاحبانش واصل کرد... بیگانگان لقب او را «جبرئیل بابیان» نهاده بودند.

در تمام عمر خدمتی عظیم به امرالله نمود. زیرا سبب ترویج شد و مورث سرور احبّای الهی گشت. در هر سال بشارات الهی را به شهرها و قُراء ایران می‌رساند و در ساحت اقدس مقرّب بود و نظر عنایت مخصوصی به او بود. الواحی به نام او در کتب الهی موجود. و بعد از صعود جمال مبارک روحی لأحبّائه الفدا ثابت و راسخ بر میثاق بود و به کمال قوّت به خدمت امر می‌پرداخت و بر نهج سابق هر سال به سجن اعظم وارد و مکاتیبی از احبّاء همراه داشت و جواب آن را گرفته رجوع به ایران می‌کرد تا آ ن که در شیراز بال و پر گشود و به ملکوت ابهی پرواز کرد. از بدایت تاریخ بشر الی یومنا هذا چنین پیک امینی و قاصد نور مبینی در عالم وجود موجود نگشت."

**چند حکایت از زندگی جناب سلمان**

نخستین گرفتاری: حضرت عبدالبهاء می‌فرمایند، "روزی با آقا محمّدتقی کاشانی، علیه بهاءالله الأبهی، در بازار می‌گذشت. فرّاشان از عقب روان شدند و محلّ او را یافتند. روز ثانی او را چاوشان داروغه و فرّاشان به جستجوی او افتادند. عاقبت گرفتند نزد محتسب شهر آوردند. سؤال نمود که تو کی هستی. گفت من از اهل هندیانم، به طهران آمده‌ام و عزم خراسان دارم تا به زیارت حضرت رضا علیه السّلام مشرّف شوم. گفت دیروز با این شخص قباسفید به چه سبب راه می‌رفتی. گفت عبائی روز پیش به او فروختم و بهای آن را روز بعد می‌خواستم. گفت تو شخص غریبی چگونه اعتماد به او نمودی. گفت شخص صرّافی کفیل شد. جناب آقا محمّد صرّاف علیه بهآءالله را ذکر کرد. محتسب گفت ای فرّاش او را نزد صرّاف بر و تحقیقِ کیفیت نما. چون نزد صرّاف رفتند، فرّاش پیش افتاد؛ گفت مسئلۀ عبا و کفالت شما چگونه است، بیان کن. گفت من خبر ندارم. فرّاش به سلمان گفت بیا مسئله معلوم گشت که تو بابی هستی.

چون از چهارسو مرور کردند و عمّامۀ پیک امین مانند عمّامۀ اهل شوشتر بود، شخصی شوشتری از حجرۀ تجارت برون آمد و دست در آغوش شیخ نمود و گفت، خواجه محمّدعلی کجا بودی، کی آمدی، خوش آمدی. جواب داد چند روز است آمده‌ام و حالا گیر داروغه افتاده‌ام. به فرّاش گفت چه می‌خواهی از جان این شخص. گفت بابی است. شخص شوشتری گفت استغفرالله، من این خواجه محمّدعلی را می‌شناسم؛ مرد مسلمانی است متّقی واز شیعیان علی و مبلغی به فرّاش داد و جناب شیخ را خلاص کرد.

چون داخل حجره شدند آن شخص استفسار از احوالات نمود. مشارٌالیه گفت من خواجه محمّدعلی نیستم. خواجه شوشتری حیران ماند و گفت سبحان‌الله بعینه مثل او هستی بدون امتیاز. حال که نیستی آنچه به فرّاش داده‌ام بده. جناب سلمان فوراً آن مبلغ را داد و از آنجا رو به دروازه گذاشت و به هندیان شتافت." (تذکرةالوفا، ص27-28)

گرفتاری در حلب: جناب میرزا حیدرعلی اصفهانی مرقوم داشته‌اند: "هنگامی که ناصرالدّين‌شاه برای زيارت عتبات عاليات طهران را ترک گفت، مشيرالدّوله ترتيب فرستادن بهائيان را به موصل فراهم آورد. سفير ايران برای استقبال از موکب همايونی استانبول را ترک گفته و از راه حلب به بغداد رفت و در حلب شيخ سلمان را که شهرت فراوان داشت و حامل دويست و سيصد عريضه به حضور حضرت بهاءاللّه بود دستگير نموده و اشياء تقديمی احبا را که همراه او بود ضبط کرده و خود او را نيز توقيف و در اطاق متروکی واقع در محل اقامت خويش محبوس ساخت. شيخ سلمان بعدها برايم تعريف کرد که يک روز غروب که مشيرالدّوله و ساير اعضای سفارت و اطرافيانش در حياط قدم می‌زدند آنها را ديدم و شنيدم که مشيرالدّوله می‌گفت ما خيال می‌کرديم که امر بهاءالله يک مسأله سياسی است و مطمئن بوديم که هدفش دست يافتن به قدرت و ثروت است تا برای خود شهرتی فراهم آورد و به همين جهت نيز آنچه که در قدرت داشتيم در ممانعت او از پيشرفت سعی نموديم ولی هر قدر بيشتر به او صدمه زديم و هر بار که او را تبعيد کردیم و با قدرت‌های دو کشور به مقابله با او برخاستیم بر قدرت، اعتبار، شهرت، بزرگی و عظمت وی افزوده گشت و ما مبهوت و متحيّر در صدد يافتن علّت آن بر آمديم و حالا می‌بينيم که اين مرد [منظور شيخ سلمان است] در حدود سيصد عريضه همراه خود دارد، ودر هيچ يک از آنها ذکری از سياست و دولت، ملّت و مملکت نيست. در اين نامه‌ها اشاره از آن همه بلاها که بر سر بهائيان آمده است و يا کوچک‌ترين ذکری از آن همه حبس و تبعيد و قتل و غارتی که در اين مدّت بر آنها وارد شده ديده نمی‌شود و کوچک‌ترين شکايتی به چشم نمی‌خورد. در اين عريضه‌ها آنچه موجود است تضرّع است و چيزی به جز مسائل روحانی از قبيل خداوندا مرا از شرّ خودپسندی و هوی و هوس محفوظ بدار و از هر چه غير خودت است محافظه کن، تاًييد و بفرما تا موفّق به خدمت جميع نوع بشر گرديم، دست جلّاد را ببوسيم و دست‌افشان و پای‌کوبان به سوی چوبه دار رويم، ديده نمی‌شود.

مشير الدوله سپس دستور داد تا دو سه عدد از آن عرايض را حاضر کردند تا با صدای بلند خوانده شود. حاضرين از شنيدن سبک عرايض و انشای آنها زبان به تحسين گشودند. آنگاه مشيرالدوله گفت ما چرا بايد اين مردمان را که خدا را می‌شناسند و از او سخن می‌گويند اذيت کنيم؟ خداوند در قرآن مجيد داستان کسی را که در قصر فرعون به خداوند ايمان آورد ذکر می‌کند تا ما را آگاه فرمايد و به خاطرمان آورد که فراموش نکنيم که اگر کذبی در کار باشد کاذب هرگز رستگار نخواهد شد ولی اگر کسی که ما به مخالفتش بر خاسته‌ايم حامل کلام حق باشد اعمال ما به ما بر خواهد گشت و ما را نابود خواهد ساخت و بايد جزای سنگينی بپردازيم. در اعمال و گفتار آنها هيچ چيز که به حال ملت و مملکت زيان آور باشد ديده نمی‌شود. به علاوه همه ما به تجربه ديده‌ايم که هر قدر آنها را بيشتر تحقير و بدنام کرديم و هر قدر بيشتر آنها را تحت فشار قرار داديم تعدادشان افزون‌تر گشت و قوّت و قدرت و شهرت و عظمتشان بيشتر شد.

مشير‌الدّوله اين سخنان را می‌گفت و سايرين با او موافقت می‌کردند. صبح روز بعد مرا احضار کرد و با عذرخواهی گفت ما دچار اشتباه شديم و من از شما متشکر هستم که باعث شديد تا من حقيقت را دريابم. آنگاه همه عرايض را به من مسترد کرد و به مأمورينش دستور داد تا آنچه از اشياء تقديمی را که ضبط کرده بودند به من بر گردانند و سپس نامه‌ای به معاون قنسول در بيروت نوشت که نهايت احترام را نسبت به شيخ سلمان مُجریٰ دار و او را با آنچه که همراه دارد به عکا به حضور عباس افندی راهنمائی کن؛ و سپس به من گفت دست‌های ايشان را از جانب من ببوس واز طرف من معذرت بخواه و از او تقاضا کن که اعمال مرا ببخشند و مرا موفّق نمايند تا بتوانم جبران گذشته را بنمايم." (خوشه‌هائي از خرمن ادب و هنر، دوره 8، ص70-71)

زیباسیرتی که زیباصورت نبود: جناب محمّدطاهر مالمیری مرقوم داشته‌اند: "قبل از ورود به شيراز، يعنی در زرقان، جناب شيخ سلمان مکتوبی برای مرحوم حاجی سيد اسماعيل ازغندی فرستاده و خواهش کردند که ايشان جلو قافله آمده اشياء و آثار متبرکه را گرفته با خود به شيراز ببرند. چون رسم چنين بود که قافله را هنگام ورود به شيراز تفتيش مي‌کردند. لهذا مرحوم ازغندی با الاغ سواری، خود را به زرقان رساندند و الواح و اشياء متبرّکه را گرفته قبل از ورود قافله، به شيراز رساندند و ما هم بعد از تفتيش در گمرک به منزل مشارٌاليه رفتيم و جناب ازغندی بيشتر اوقات را در خدمت مشيرالملک مي‌گذارند. مشاراليه چندی بود که از کار دولتی خارج و خانه نشين بود و همشيره‌زاده‌اش نصيرالملک به جای ايشان به خدمت دولت منصوب گشتند.

در آن ايّام مرحوم مشير اغلب برای سرکشی به باغ ملکی خود مي‌رفتند و باغبان ايشان، ملّا محمد منشادی، پسر عموی جناب رضی‌الروح، که صبيه‌اش نيز در عقد مشير بود، با ايشان صحبت امری کرد و باعث اقبال ايشان به امر مبارک گرديد. مشيرالملک چندی پس از تصديق، جناب حاجی سيد اسماعيل ازغندی را نايب‌الزّياره خود قرار داد و ايشان را به ساحت اقدس فرستاد و به وسيله ايشان مبلغ يک هزار تومان پول و یک عدد قلمدان قيمتی تقديم حضور مبارک نمود. چون جناب حاجی سيّد اسماعيل تقديمی مشير را به حضور مبارک برد، قلمدان را قبول و پول را به خود حامل عنايت فرمودند و لوحی به افتخار مشير نازل شد، که جناب شيخ سلمان آن را از ارض اقدس به شيراز آوردند و در شيراز به واسطه جناب ازغندی برای وی فرستادند.

مشيرالملک که خيلی ميل داشت جناب شيخ سلمان را زيارت کند ايشان را توسّط جناب ازغندی به منزل خود دعوت کرد. آقای ازغندی به شيخ سلمان گفت امشب مشير شما را دعوت کرده است، بايد باتفاق آنجا برويم. جناب شيخ سلمان گفت من منزل مشير نمی‌آيم. جناب ازغندی گفت مشير شخص محترمی است و شما بايد دعوت او را بپذيريد. ولی هر قدر اصرار کرد ابداً مفيد نيفتاد و گفت به مشير بگوئيد شيخ تعجيل دارد و مي‌خواهد زود حرکت کند.

پس از امتناع و ابلاغ پيام شيخ، مشير مي‌گويد بسيار خوب چون ايشان گرفتارند و عجله دارند من فردا صبح برای ديدن ايشان به منزل شما مي‌آيم. آقای ازغندی برگشت و قضيه را برای شيخ بيان نمود. شيخ فوراً به حقير که در منزل ازغندی مهمان بودم فرمودند، برخيز خورجين و اثاثيه را برداريم و اين محل را ترک کنيم. عليهذا اثاثيه را برداشته به کاروانسرای کودک نقل مکان نموديم و به آقای ازغندی فرمودند، به مشير بگويد که شيخ از شيراز خارج شده است. چون جناب ازغندی باز اصرار کرد شيخ فرمودند، صلاح نيست که مشير مرا ببيند، و چون علّت را سوال کرد، فرمودند: اگر مشيرالملک مرا ببيند از امرالله بر مي‌گردد. چون شنيده است، سلمان در زمان پيغمبر پاهايش را به جای هيزم زير ديگ مي‌گذاشته و خوراک می‌پخته‌اند در حالي که آتش در پاهايش تأثيری نداشته، و اکنون گمان مي‌کند که منهم همينطور هستم؛ و يا اين که صورتي دارم مثل فرشته آسماني، و چون هيكل و صورت کريه مرا ببيند از امر اعراض مي‌کند، لهذا بهتر اين است که مرا نبيند." (خاطرات مالميري، ص٩٦-٩٨)

جناب ادیب طاهرزاده بعد از نقل این حکایت نوشته‌اند، "اين حکايت بعداً وقتی به عرض جمال مبارک رسيده بود تأييد فرموده بودند که شيخ سلمان در قضاوت خود صادق بوده ودر صورت تحقّق آن ملاقات مشيرالملک از امر اعراض می‌کرده است" (نفحات ظهور، ج1، ص١٢٧)

نحوۀ توزیع الواح مبارکه: شيخ سلمان از طريق ارتباط طولانيش با ياران الهی و به سبب آشنائی نزديکش با روح امر، بينش فوق‌العاده‌ای در آثار مقدسه حضرت بهاءالله کسب کرده بود. مثلاً از قول حاجی محمّدطاهر نقل شده که شيخ سلمان در سفری که با وی می‌کرده الواح بسياری برای توزيع بين احبا همراه داشته است. ولی، شايد به خاطر حفظ و صيانت ياران، بر روی هيچيک از اين الواح نام يا نشانی صاحبان آنها وجود نداشت. در طول سفر وقتی به محل امنی می‌رسيدند شيخ سلمان الواح را بيرون مي‌آورد و چون خود سواد خواندن نداشت از حاجی محمّدطاهر می‌خواست که آنها را بخواند. وی بدين وسيله از متن لوح مبارک و نحوۀ بيان حضرت بهاءالله هويت هر يک از کسانی را که باید الواح تحويلشان شود تشخيص می‌داد و از حاجی محمّدطاهر تقاضا می‌نمود که نام آنان را برروی الواح مربوطه بنگارد.

اين داستان‌ها و حکايات ديگری مانند اينها که از شرح حيات شيخ سلمان به جای مانده نمايانگر صفای قلب و حدّت بصيرت وی می‌باشد. مشارٌاليه گرچه از سواد ظاهره بهره‌ای نداشت ولی از موهبت درک عميق حقايق روحانی و اسرار الهی برخوردار بود شيخ سلمان در حقيقت يکی ازقهرمانان روحانی اين دور بديع به شمار می‌رود.

حضرت بهاءالله الواح بسیاری به اعزاز شیخ سلمان نازل فرموده‌اند که اغلب دربارۀ مواضیع عمیق و مشکل می‌باشند. لوح مبارک مدینةالتّوحید نمونه‌ای از آنها است. این لوح به لسان عربی نازل شده و موضوع اصلی آن وحدانیت الهیّه است و این مطلبی است که شیخ سلمان توضیحش را از حضرت بهاءالله رجا کرده بود. (نفحات ظهور، ج1، ص١٢٧-١٢٨)

**محتوای لوح مبارک**

عباراتی از لوح مبارک که در این وجیزه نقل می‌شود، از متن درج شده در مائده آسمانی، ج4، ص 313 به بعد است. شماره صفحاتی که در هلالین قرار داده شده، مربوط به مأخذ مزبور است.

سرآغاز لوح مبارک این عبارت است که، "هذا مدینةالتّوحید فادخلوا فیها یا ملأ الموحّدین لتکونوا ببشارات الرّوح لَمِنَ المستبصرین." (ص313 / مضمون: این شهر یکتاپرستی است. ای یکتاپرستان در آن وارد شوید تا به بشارات روح بینش یابید.)

در بدایت لوح مبارک، تأکید دارند که این لوح مبارک سبب هدایت، نورانیت و متذکّر شدن ساکنان زمین و آسمان است، سبب تقرّب به خداوند می‌شود و آنچه که سبب بی‌نیازی نفوس می‌گردد در آن نازل شده است.

سپس موضوع یفعل مایشائی خداوند مطرح است و این که آنچه می‌فرماید و عمل می‌کند نباید زیر سؤال برود و قطعیت تام دارد. حضرت احدیت همیشه مقدّس از غیر خود بوده و از وصف ما سوای خویش بالاتر قرار گرفته است. علم احدی به او نرسد و او بر همه چیز محیط است. احدی قادر به عرفان حضرتش نیست و همواره بی‌نیاز از خلق خود بوده و خواهد بود. آنچه که عرفا در اعلی مدارج ادراکشان بتوانند به آن پی ببرند شناخت آیتی از تجلّیات او است و بس.

**نحوۀ شناخت خداوند**

چون امکان شناخت خداوند وجود ندارد، پس باید واسطه‌ای یافت تا به عرفان او نائل شد. بدین لحاظ رسولانش را فرستاد و بر آنها کتاب نازل کرد و عرفان آنها را عرفان نفس خود قرار داد. (ص315)

این معنی در الواح عدیده از قلم اعلی نازل شده است. در کلامی از جمال مبارک آمده است، "چون مابین خلق و حقّ و حادث و قدیم و واجب و ممکن به هیچ وجه رابطه و مناسبت و موافقت و مشابهت نبوده و نیست، لهذا در هر عهد و عصر کینونت ساذجی را در عالم مُلک و ملکوت ظاهر فرماید و این لطیفۀ ربّانی و دقیقۀ صمدانی را از دو عنصر خلق فرماید. عنصر ترابی ظاهری و عنصر غیبی الهی و دو مقام در او خلق فرماید. یک مقام حقیقت که مقام لاینطِقُ إلّا عن الله ربّه است ... و مقام دیگر مقام بشریت است ... و این کینونات مجرّده و حقایق منیره وسایط فیض کلّیه‌اند و به هدایت کبری و ربوبیت عظمی مبعوث شوند که تا قلوب مشتاقین و حقایق صافّین را به الهامات غیبیّه و فیوضات لاریبیّه و نسائم قدسیّه از کدورات عوالم مُلکیّه ساذج و منیر گردانند." (مجموعه الواح طبع مصر، ص340-341)

در مدینةالتّوحید تأکید دارند که، "مَن اقرّ بهم کأنّهُ اقرّ بالله و توحّد ذاتَهُ و مَن تقرّب الیهم کأنّه تقرّب الی ساحة قدسٍ مبین و مَن أطاعَهُم أطاعَ الله و مَن أعرضَ عنهم أعرض عن وجه الله..." (ص315 / مضمون: کسی که اقرار به حقّانیت آنها کند اقرار به خداوند و وحدانیت ذات او کرده است و کسی که به آنها تقرّب جوید به خداوند تقرّب جسته است و کسی که از آنها اطاعت کند از خدا اطاعت کرده و کسی که از آنها روی برگرداند از خداوند اعراض کرده است.)

بدین لحاظ اوج عرفان نفوس، شناخت فرستادگان خداوند است و "ما قَدَّرَ اللهُ فوق ذلک لأحدٍ نصیب و لا لنفسٍ سبیل الیه." (ص315 / بالاتر از آن را برای احدی نصیبی و یا راهی مقدّر نفرموده است.)

**توصیه به مخاطب لوح**

پس از بیان نحوۀ عرفان خداوند، به مخاطب لوح توصیه‌هایی می‌فرمایند: اوّل آن که در نفس خود تسلیم امر الهی شو و پیروی کن از هر آنچه که در کتاب نازل شده است که اگر جز این باشد در زمرۀ غافلان محسوب خواهی گشت. سپس، قدر این ایّام را بدان و فضل الهی را فراموش نکن؛ سپس از نفس و هوا منقطع شو تا خداوند به فضل خود تو را الهام بخشد و از اهل عالم خلاصی دهد. در مقام چهارم می‌فرمایند، "ایّاک أن لاتحرمَ نفسَکَ عن نسمات هذا الرّوح و إنَّ هذا لغبنٌ مبین." (ص316 / مضمون: مبادا خود را از نسائم این روح قدسی الهی محروم کنی که آشکارا خود را مغبون کرده‌ای.) سپس امر به تقرّب می‌فرمایند که با تمام وجود به خداوند "المَلِک الحیّ المقتدر القدیم" نزدیک شود.

**توصیف این دور مبارک و شرط دخول در ظلّ امر الهی**

هیکل مبارک در توصیف این دور مبارک می‌فرمایند، "هذا فصلٌ مِن فصول‌الله قد ظهر بالفضل و لن یغیّره شیءٌ عمّا فی السّموات و الأرضین. قل تالله هذا الرّبیع زُیِّنَ بطرازه الفردوسُ و لن یعقّبه الخریف فی ابد الآبدین و إنّا هذا فصلٌ ما سَبَقَهُ فصلٌ فی الأرض لأنّهُ استظلّ فی ظلّ علیٍّ عظیم." (ص316 / مضمون: این فصلی از فصل‌های خدا است که به فضل ظاهر شده و هیچ چیزی آن را تغییر نخواهد داد. بگو این بهاری است که فردوس به طراز آن مزیّن شده و ابداً پاییز به دنبال نخواهد داشت و این فصلی است که هیچ فصلی بر آن پیشی نگرفته زیرا در ظلّ خداوند علیّ عظیم است.) در ادامه به اهل فردوس توصیه می‌فرمایند که از این نسیمی که هیکل اهل عالم را تجدید فرموده و روح حیات در استخوان‌های پوسیده دمیده نصیب خود را برگیرند.

برای ورود در ظلّ این دور عظیم الهی باید آنچه از عرفان که از قبل داشتند رها کنند و از تمامی آنچه که بدان خداوند را یگانه می‌دانستند بگسلند و یگانگی خداوند را با آنچه که در این ایّام شرح داده شده بشناسند. از هر آنچه که از قبل برای خود اخذ کرده‌اند باید منقطع شوند سپس به رضوانی روی آورند که به نام خداوند درهای آن گشوده شده است. خدای را به نامی تسبیح گویید که کرم خود را آشکار کرده است.

البتّه جمال مبارک تأکید دارند که در برابر این مواهب که ابلاغ می‌فرمایند، "ما أراد منکم شیئاً و لن‌یریدَ منکم جزاءً و ما جزائهُ إلّا بأن یستشهدوا لحبّ الله العزیز العلیم." (ص317 / مضمون: هیچ چیز از شما نخواسته و ابداً پاداشی از شما نمی‌خواهد و پاداش او این است که برای محبّت الهی به شهادت برسد.)

این معنی در دیگر آثار جمال مبارک نیز تکرار شده است که در مقابل هدایات الهیّه ابداً توقّعی ندارند مگر اقبال و ایقان نفوس انسانی. مثلاً در لوحی می‌فرمایند، "انّه يدعوکم لوجه اللّه و ما اراد منکم جزآء يشهد بذلک سکّان الفردوس الاعلی ان کنتم من المنصفين." (مجموعه اشراقات، ص173 / مضمون: شما را محض رضای خدا فرا می‌خواند و پاداشی از شما نخواسته است. اگر انصاف داشته باشید، ساکنان فردوس اعلی به آن شهادت می‌دهند.)

در لوح دیگر می‌فرمایند، "قل يا قوم هل الّذی يدعوکم فی غمرات البلآء اراد لنفسه من شئ لا فَوَ ربّه الرّحمن انّه ما اراد منکم جزآءً و لا شکوراً يدعوکم لوجه اللّه و الّذی توقّف انّه کان عن شطر القرب بعيداً." (آثار قلم اعلی، ج1، ص308 / مضمون: بگو ای مردم، کسی که در دریای بلایا شما را فرا می‌خواند آیا برای خود چیزی خواسته است. خیر سوگند به پروردگار رحمانش که نه پاداشی از شما خواسته نه شکر و سپاسی. شما را محض رضای الهی دعوت می‌کند و کسی که در اجابت دعوت کوتاهی کند، از قربیت الهی بس دور است.)

**فرار از موت در سبیل الهی**

بلایای فی سبیل‌الله برای محبّین حقیقی در واقع موهبتی است که به بیان حق در لوح شکّرشکن، "به دعا بلا را طالبيم تا در هواهای قدس روح پرواز کنيم و در سايه‌های شجر انس آشيان سازيم و به منتهی مقامات حبّ منتهی گرديم." (درياي دانش، ص١٤٨) و بیان حضرت عبدالبهاء، "نفوسی که از جام حق مخمورند بلا را به دعا طلبند." (نار و نور، ص35) بنابراین، گریز از بلایا در حبّ محبوب، شرط وفا نیست. در مدینةالتّوحید می‌فرمایند، "إنّ الّذین یَفرّون مِنَ الموت فی سبیل بارئهم اولئک فی رَیبٍ مِن لقاءالله و اولئک هُمُ الغافلین." (317 / مضمون: کسانی که از مرگ در راه پروردگارشان در گریزند، آنان در شکّ و تردیدند که آیا دیدار با خداوند صورت خواهد گرفت؛ آنها غافلند.)

اگرچه در این زمینه الواح عدیده و آثار کثیره از قلم طلعات مقدّسه عزّ نزول و صدور یافته، امّا توجّه به این بیان مبارک حضرت عبدالبهآء چقدر دلپذیر و روح‌افزاست:

"اين بندگان و آوارگان از جام اوّل از صهبای محبّت‌اللّه چنان سرمست شديم که مدهُوش جام الست گشتيم و قدح به دست در ميدان فدا پايکوبان و رقص‌کنان بشتافتيم بلا را به دُعا خواستيم و تير جفا را سينه هدف نموديم و تيغ ستم را به جان و دل آرزو کرديم اين تن خانه محن است و اين نفس قفس هر مرغ خوش سخن. جسم خاک گردد و جسد هدف تير سهمناک شود. پس اگر در سبيل الهی در ميدان فدا قربان گردد موهبتی ديگر اعظم از آن نه و نعمتی اکبر از اين نيست. اموال دنيا البتّه مُتفرق شود و جمعش متشتّت؛ اندوخته‌اش پريشان شود و پژمرده و بی‌نشان؛ گنج روانش به هدر رود و کنز بادآورش نيز به باد رود. پس اگر در سبيل الهی تالان و تاراج شود بهتر از آنست که خراج سلطنت حوادث گردد. امّا خانمان و بيوت عاليّه و قصور منيعه؛ هر معموری مطمور گردد و هر بنيان متينی از بنياد برافتد. پس اين بيوت که اوهن از بيت عنکبوت است اگر در محبّت سلطان ملکوت خراب شود و از بُن و بنگاه براُفتد، الّبته بهتر است. چه که اگر اين بيت گلين خراب شود به مقابل، قصر مشيد در فضای جانفزای عليّين تأسيس شود و اگر لانه و کاشانه در گلخن فانی ويران شود، آشيانه بی مثل و نشانه در گلشن باقی گردد. اينست که احبّای الهی جميع شئونشان و عزّت قديمه‌شان و خدمات جديده شان و بلايای شديده شان چون نقشِ حکّ بر الواح زمرّدين، در صفحات ملکوت ابهی نقش بندد. پس به جميع عوالم اشراق نمايد آن شعاع ساطع چون بر زبان امکان زند مدح و ستايش شود و چون بر قلب اکوان زند ياد و تخطّر اطوار و اعمال و مناقب شود و چون بر صفحات آفاق زند «و اجعل لی لسان صدق في الآخرين» گردد و چون بر كرۀ خاك زند بِقاع مقدّسه و مَراقد مُطهّره شود." (نار و نور، ص42 / و اجعل لی... = سورۀ شعرا، آیۀ 84: برای من در میان آیندگان ذکر خیر و ثنای نیکو قرار بده.)

در ادامه، جمال مبارک در وصف چنین نفوسی که ازمرگ در سبیل الهی در گریزند می‌فرماند که اینها بوی خوش مقدّس را از قمیص محبوب استشمام نکرده‌اند و در بستر غفلت غنوده‌اند و از هر آنچه که به نفع آنها است روی برگردانده‌اند. طولی نخواهد کشید که بساط دنیا و هر کسی که روی آن است برچیده خواهد شد و جمیع در مکمن قدس حضور یابند و در آن موقع است که اسرار امر را مشاهده کنند و به آنچه که خدا مقدّر کرده واقف گردند و زبان بگشایند و بگویند، "یا حسرةً علینا فیما غفلنا عن ذکرالله و کُنّا فی ضلالٍ مبین." (ص317 / مضمون: وای بر ما که در غفلت از یاد خدا بودیم و در گمراهی آشکار قرار داشتیم.)

**اگر پرده برداشته شود غافلان قبض روح شوند**

جمال قدم به نکتۀ ظریفی در یکی از الواح اشاره دارند که بسیار حائز اهمّیت است. لوح محفوظ که جمیع اعمال ما در آن ثبت می‌شود در واقع در وجود خود ما است. بدین لحاظ در لحظۀ احتضار و پس از عروج روح به عالم بعد، کلّ به آنچه که بر آنها گذشته و اعمالی که انجام داده‌اند واقف می‌شوند. تأثیر این وقوف بر مؤمنان و کافران البتّه متفاوت است. هر دو را حضرت بهاءالله توضیح داده‌اند: "ارواح کفّار، لعمری، حین الإحتضار یَعرفون ما فات عنهم و ینوحون و یتضرّعون و کذلک بعد خروج ارواحهم مِن ابدانهم. این بسی معلوم و واضح است که کلّ بعد از موت مطّلع به افعال و اعمال خود خواهند شد. قسم به آفتاب افق اقتدار که اهل حق را در آن حین فرحی دست دهد که ذکر آن ممکن نه و همچنین اضحاب ضلال را خوف و اضطراب و وحشتی رو نماید که فوق آن متصوّر نه." (اقتدارات، ص229-230)

**عجز از بیان کلمۀ توحید**

در پاسخ به سؤال مخاطب که از آیۀ توحید و کلمۀ تجرید پرسیده ابتدا تأکید دارند که این بالاتر از شأن من است که راجع به این قضیه کلامی بیان کنم زیرا، "ما أنَا الّاعبدٌ ذلیل" (ص318) و در شأن خداوند یکتا می‌فرمایند که او کسی است که ملکوت علم در قبضۀ اختیار او است. هیچ چیز از علم او پنهان نمی‌ماند و هیچ امری او را ناتوان نسازد و از آنچه که انجام می‌دهد احدی از او سؤال نتواند. با این همه، علیرغم عجز و فقر به بیان آنچه که خداوند به فضلش به من عطا کرده می‌پردازم که مبادا از جمله کسانی شوم که خداوند در وصف آنها فرموده است، "الَّذِينَ يَبْخَلُونَ وَ يَأْمُرُونَ ٱلنَّاسَ بِٱلْبُخْلِ وَ يَكْتُمُونَ مَآ اَتَىٰهُمُ ٱللَّهُ مِن فَضْلِهِ." (سورۀ نساء، آیۀ 37 / مضمون: کسانی که بُخل می‌ورزند و مردمان را به بخل وا می‌دارند و آنچه خداوند از فضل خویش به آنان بخشیده پنهان می‌دارند.) پس آنچه را که خداوند بر قلم من جاری سازد بیان می‌کنم تا مباهات کنی که به آنچه که تو را بین مردمان به آن تخصیص دادیم و منقطع و شاکر باشی برای آنچه که خداوند به فضلش به تو عنایت کرده است.

البتّه تصریح می‌فرمایند که اگر آنچه را خداوند عنایت کرده بخواهند بیان کنند البته نه الواح تحمّلش را دارد و نه دریاها اگر جوهر شوند برای نوشتن این کلمات کفایت می‌کند. زیرا تعطیلی در فیض الهی نیست و اگر بخواهد علوم را که از اوّل لا اوّل در عالم مُلک ظاهر شده بیان کند توانایی آن را دارد.

از آن گذشته در خزائن علم الهی علومی است که علم احدی در مقابل حرفی از آن قابل ذکر نیست و توحیدی که بندگان خدا بدان وسیله دم از یکتاپرستی می‌زنند و وحدانیت خدا را اثبات می‌کنند ابداً قابل ذکر نیست. ولی چون رحمتش بر جمیع بندگان سبقت گرفته آنچه را که در زمان هر نبی و رسولی به بندگان امر کرده از آنها می‌پذیرد.

این نکته را باید یادآور شد که نه تنها امکان شناخت خداوند وجود ندارد، بلکه احدی حتّی اجازه ذکر خدا را هم نداشته است. امّا چون فضلش احاطه کرده اجازه داده او را ذکر کنند و بخصوص در این دور صمدانی فقط باید از کلام حضرتش برای ذکر او استفاده کرد زیرا ذکر دون او لایق او نبوده و نیست. جمال قدم می‌فرمایند، "حمد مقصودی را لایق و سزاست که لم یزل و لایزال مقدّس از حمد بوده و ساذج ثنا مالک اسماء راست که مخلصین و مقرّبین و موحّدین کلّ شهادت داده که او مقدّس از ثنای دونش بوده و هست و چون بحر عنایت به موج آمد و عَرف فضل متضوّع گشت، محض جود و کَرَم، به حمد ذات مقدّس اذن فرمود و به ثنای کینونت اقدسش اجازت داد. لذا السُن از اشراقات انوار شمس اذن قوّت یافت و جسارت بر ذکر نمود؛ وَاِلّا محو مطلق کجا قادر که در میدان اثبات جلوه نماید و فنای صِرف کجا توانَد در عرصۀ بقا قدم گذارد. عنایتش دست گرفت و کَرَمَش اجازت بخشید. له الحمدُ و له الشّکر و له الذّکر و له الثّناء. إنّه لَمولَی الأسماء و فاطر السّمآء. (آثار قلم اعلی، ج6، ص198)

در کلام دیگر بر این نکته تأکید دارند که فقط کلام الهی است که لایق استفاده برای ذکر حضرتش است: "مقصود عالم سزاوار ذکر است ولکن ذکر چه باشد و از که باشد. شکّی نبوده و نیست که ذکر دون او لایق او کما ینبغی نبوده. بذلک ثبت بأنّ ذکره یکون قابلاً لنفسه و بیانه یکون لایقاً لذاته... سبحانه سبحانه این ایّام آیتی از آیاتش افئده و قلوب جمعی را به فرح و سرور مزیّن داشت. باید به شکر عنایتش قیام نمود و زبان گشود..." (مآخذ اشعار در آثار بهائی، ج2، ص80)

حتّی شکر بندگان هم قابل درگاه او نیست و باید از حضرتش استدعا کرد خودش از سوی بندگان مراتب شکر را به ساحتش تقدیم نماید. جمال قدم در لوحی به امضاء کاتب وحی می‌فرمایند، "انسان اگر فی‌الجمله در فضل بی‌منتهای حق جلّ جلاله تفکّر کند حیرت به شأنی او را اخذ نماید که از خود و غیر غافل شود. نسئله تعالی بأن یَشکُرَ نفسَهُ مِن قِبَلِ عبادِهِ و یُثنیَ ذاتَهُ مِن قِبَلِ أصفیائِهِ و أولیائِهِ. چه که این بسی واضح است که شکر غیر او قابل او نبوده و نیست. ولکن چون امر فرموده عباد خود را به شکر و ثنا، محض فضل قبول فرموده و می‌فرماید." (مجموعه آثار قلم اعلی، شماره 41، ص8-247)

**بشارت ظهور و بعث بندگان خاصّ خدا**

از زمانی که حضرت بهاءالله در سجن مظلم سیاه‌چال وعدۀ بعث نفوسی را که یار و یاور حضرتش باشند دریافت کردند، مکرّراً به این موضوع اشاره داشته‌اند و در آثار مبارکۀ حضرت عبدالبهاء نیز انعکاس یافته است. در مدینةالتّوحید تأکید دارند که به زودی خداوند بندگانی را در روی زمین ظاهر می‌سازد که کینه‌جویان مانع آنها نتوانند شد و آنها به بالهای قدسی پرواز نمایند و در ممالک بقا سیر کنند و در سراپرده‌های عزّ نورانی وارد شوند و امور دنیوی آنها را به خود مشغول نسازد و زخارف ارض آنها را از ذکر خداوند باز ندارد. وقتی نغمات روح را بشنوند دیدگانشان اشک فرو بارد و به روح الهی مستبشر شوند و به جمال قدس بدیع اقبال کنند و آیات الهی را با هیچ چیز مبادله نکنند و چون نغمات الهی را بشنوند به وطن قرب تمایل یابند و خود را در هر آن فدا کنند. (ص320) چون این مبحث در مقاله دیگری مطرح شد به نقل مضمون کلام مبارک اکتفا می‌شود.

**مراتب توحید**

بعد به ذکر مراتب توحید می‌پردازند. موضوع اوّل عبارت از توحید ذات است. یعنی خداوند در ذات خود واحد بوده و هست و همیشه بر عرش توحید و کرسی تفرید مستوی بوده و هیچ چیز با او نبوده و هیچ چیز نزد او ذکر نشده و او باقی و قائم است و همیشه قائم بالذّات بوده و عرفان هیچ نفسی به ساحت او راه نیابد و یکتاپرستی احدی نزد او مذکور نیاید. زیرا غیر او نزد حضرتش معدوم و مفقودند و به امر او موجود می‌شوند. تأکید دارند که، "هو الّذی مَا ٱتّخذ لنفسه ولیاً و لا نصیراً و لا شریکاً و لا شبیهاً و لا وزیراً." (ص320-321)

بعد به توحید صفات می‌پردازند. حضرتش در صفات نیز واحد است. زیرا صفات عین ذات است و انفکاکی ندارد. صفاتی که بندگان ذکر می‌کنند به ساحتش راه ندارد و احدی قادر به درک این نکته نیست. فلذا، کلّ اسماء و صفات به انبیاء و رسل و برگزیدگانش راجع است. چه که آنها آینه‌هایی هستند که صفات و اسماء او را منعکس می‌نمایند. و این از آن جهت است که کسی از عرفان صفات الهی محروم نشود: "لئلّا یُحرَمَ نفسٌ مِن عرفان الصّفات فی جبروت الأسماء و إنّ هذا الفضل مِن عنده علی العالمین." (ص321)

وقتی که فرد موحّد به ذکر اسماء و صفات الهی می‌پردازد، باید که هیچ تفاوتی بین ذات الوهیت و انبیاء و رسولان الهی نبیند مگر آن که صفات آنها به امر الهی ظاهر شده و به مشیت او خلق شده است و این است توحید حقیقی. جمال قدم در مقام دیگر می‌فرمایند، "اصل معنی توحید این است که حقّ وحده را مهیمن بر کلّ و مجلّی بر مرایای موجودات مشاهده نمایند. کلّ را قائم به او و مستمدّ از او دانید. این است معنی توحید و مقصود از آن ... توحید آن است که یک را یک دانند و مقدّس از اعداد شمرند. نه آن که دو را یک دانند و جوهر توحید آن که مطلع ظهور حق را با غیب منیع لایُدرَک یک دانی. به این معنی که افعال و اعمال و اوامر و نواهی او را از او دانی مِن غیر فصل و وصل و ذکر و اشاره. این است منتهی مقامات مراتب توحید." (اقتدارات، ص158)

وقتی موحّد به این مقام برسد، در جمیع اشیاء تجلّی خداوند را مشاهده می‌کند و بر او ثابت می‌گردد که "انّه کان و لم‌یکن معه مِن شیءٍ. سبحانه و تعالی عمّا یقولُ هؤلاء المشرکین."

**توحید آیات الهی**

موحّد باید بین کلمات الهی نیز فرقی مشاهده نکند و با تمام وجود گواهی دهد که جمیع آیات از سوی حضرتش نازل شده و هر آنچه که بر انبیاء و رسولان الهی نازل شده "حقٌّ لا ریبَ فیها و فُصِّلَت مِن لدی الله المهیمن القدیر و کلّ الشّرایع فُصِّلَت مِن نقطة واحدة و شُرِعَ مِن لدی الله و تُرجع الیه و لا فرق بینهما." (ص322 / مضمون: همه حقّ است و هیچ شکّی در آن نیست و هم از سوی خداوند تفصیل یافته و جمیع شریعت‌ها از نقطۀ واحده آمده و از سوی خداوند تشریع شده و به سوی او باز گردد و هیچ فرقی بین آنها نیست.)

علیرغم اختلافی که در جمیع اعصار و قرون بین آنها وجود داشته، ولی هیچ مباینتی با هم ندارند زیرا تمام آنها از امر الهی ظاهر شده و امر الهی از ازل الآزال امر واحد بوده است. حتّی نهی می‌فرمایند که ای یکتاپرستان، "لاتفرّقوا فی مظاهر امرالله و لا فیما نُزِّلَ مِنَ الآیات و هذا حقّ التّوحید." (همان / مبادا در مظاهر امرالله و آنچه که از آیات نازل شده تفاوتی قائل شوید. این است توحید حقیقی.) البتّه در افعال و اعمال و هر آنچه که از آنها به ظهور پیوسته و از آنها ظاهر شود هیچ فرقی قائل نباید شد زیرا همه از سوی خدا هستند و به امر او عمل می‌کنند. هر نفسی که بین آنها، کلمات ایشان و آنچه که بر آنها نازل شده یا در احوال و افعالشان کمتر از آنچه که به حساب آید فرقی قائل شود، "لَقَد أشرَکَ بالله و آیاتِهِ و بِرُسُلِهِ و کان مِنَ المشرکین." (همان / مضمون: هرآینه به خداوند و آیاتش و پیامبرانش شرک ورزیده و از جمله مشرکان محسوب است.)

توجّه به این نکته حائز اهمّیت است که گاه ما در بین آثار یک مظهر ظهور نیز تفاوت مشاهده می‌کنیم. حضرت بهاءالله تأکید می‌فرمایند، "مبادا در معنی کلمات مابین احبّای الهی اختلاف شود و بدانند که کلمات الهیّه کلّ از نقطۀ واحده ظاهر و به او راجع. ایّاکم أن تشهدوا الإختلاف فیهنّ اگرچه به ظاهر مختلف نازل شود در باطن به کلمۀ واحده و نقطۀ واحده راجع و منتهی." (امر و خلق، ج3، ص255)

بعد، در مقام مثال، می‌فرمایند در جایی نازل شده "احدی به معنی کلمات الهی مطّلع نه الّا الله" و در جای دیگر نازل شده، "کلّ آیات الهی را ادراک می‌نمایند. چه اگر صاحب این مقام نبودند حجّیت آیات مبرهن نمی‌شد." بعد تأکید دارند که این دو بیان بر حسب ظاهر اختلاف دارند. ولی مقصود از بیان اوّل آن که، "از هر حرفی از حروفات منزَله در هر عالمی از عوالم لایتناهی اثر مخصوص و معانی مخصوصه به اقتضای آن عالم داشته و خواهد داشت و همچنین حروفات و کلمات الهیّه هر یک کنز علم لدنّی بوده و خواهند بود و مَا ٱطّلع بما کُنِزَ فیهنّ الّا الله." و مقصود از بیان دوم آن که، "کلّ ادراک می‌نمایند علی قدرهم و مقدارهم لا قدر و مقدار ما نُزِّلَ مِن لدی الله."

**علم به شئ سبب حصول شئ نیست**

جمال قدم با تأکید بر این که علم خداوند به جمیع اشیاء احاطه دارد و می‌داند که در آینده چه اتّفاقی می‌افتد و در مورد هر چیزی "قدَّرَ له ما هُوَ خیرٌ لَه عن کلّ ما فی السّموات و الأرض" امّا مبادا این سؤال در ذهن شما شکل بگیرد که اگر همه چیز از سوی خداوند ظاهر می‌شود پس چگونه بندگان سرکش و گناهکار خود را در طبقات جهنّم معذّب می‌سازد. (ص323)

خداوند رسولانش را می‌فرستد تا مردمان را به نیکویی و پرهیزگاری امر کنند و از ارتکاب معاصی باز دارند و آنها را به لقاء الهی در روزی که نور الهی بر ایشان می‌تابد بشارت دهند. رسولان الهی راه هدایت و ضلالت را نشان می‌دهند و آنچه را که ارادۀ حقّ است و آنچه را که خیر و مندرج در کتاب مبین است برای آنها بیان می‌کنند و آنها را به آنچه که سب ارتقاء مقامات ایشان و تقرّب به خداوند می‌شود راهنمایی می‌کنند و از آنچه که سبب ضرر و زیان آنها می‌شود باز می‌دارند. بعد آنها را مختار می‌گذارد که خود انتخاب کنند این راه را می‌خواهند یا آن راه را. اینجا است که معنای عدل آشکار می‌شود. زیرا در اثر اعمال افراد است که "یرفع المطیعین الی رفرف القرب و یضعُ المستکبرین." (ص324 / افراد مطیع را به بلندای قُرب ارتقاء می‌بخشد ولی کسانی را که استکبار ورزیده‌اند رها می‌کند.)

در اینجا است که تأکید دارند که خداوند به احدی به قدر خردلی ظلم روا نمی‌دارد و در آینده نیز روا نخواهد داشت. در واقع ظلم را اینگونه تعریف می‌کنند که بندگانش را به انجام دادن کاری مجبور کند یا آنها را جبراً از ارتکاب فعلی باز دارد. عبارت معروفی است در قرآن کریم که می‌فرماید، "مَا ظَلَمْناهُمْ وَلَٰكِن كَانُوٓاْ أَنفُسَهُمْ يَظْلِمُونَ" (سورۀ نحل، آیۀ 118 / مضمون: ما در حق ایشان ستم نکردیم؛ بلکه خود بر خویشتن ستم می‌کردند.) و در آیۀ دیگر می‌فرماید، "ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ بِإِذْنِ اللَّهِ ۚ ذَٰلِكَ هُوَ الْفَضْلُ الْكَبِيرُ." (سورۀ فاطر، آیۀ 32 / مضمون: سپس کتاب را به بندگان برگزیدۀ خود به میراث دادیم و از ایشان بعضی ستمکار در حق خویش؛ و بعضی از ایشان میانه‌رو و بعضی از ایشان پیشتاز در نیکویی‌ها به اذن الهی هستند. این همانا فضلی بزرگ است.)

حضرت ربّ اعلی در تفسیر سورۀ والعصر به این آیۀ مبارکه استناد فرموده‌اند، بقوله تعالی: "لأنّ المیزان عند الرّحمن هو العمل حول محال امره حیث أشار الإمام (ع) فی تفسیر قوله تعالی «فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخیرات» بأنّ الظّالم الّذی یحوم حول نفسه و المقتصد یحوم حول عقله و السّابق بالخیرات یحوم حول ربّه و انّ عمل الخالص هو العمل الّذی یصدر من العبد بالظّهورات الظّاهرة فی ملکوت الامر و الخلق و إنّ دون ذلک الصّراط القیّم، لم‌یقدرِ الإنسان أن یمیّز شئونات تلک المقامات و یفصل بین الصّور الحق عن الباطل." (مجموعه آثار حضرت اعلی، شماره 69، ص96-97 / مضمون: زیرا که میزان نزد خداوند عملی است که حول امر الهی اجرا شود به طوری که امام در تفسیر بیان حق که می‌فرماید پس بعضی ظلم به خویشتن می‌کنند و بعضی میانه‌رو هستند و بعضی به سوی نیکویی‌ها شتابانند، به این که ظالم حول نفس خود عمل می‌کند؛ مقتصد حول عقل خود عمل می‌کند و فرد شتابان به سوی نیکویی‌ها حول پروردگارش عمل می‌کند. عمل خالص عملی است که از عبد به ظهورات ظاهره در عالم امر و خلق صادر می‌شود و غیر آن در این صراط محکم متین، انسان قادر نیست که بین شئون این مقامات تمیز قائل شود و بین حق و باطل را تفصیل دهد.)

حضرت عبدالبهاء چنین می‌فرمایند، "ای ثابت بر پیمان، در آیۀ فرقان می‌فرماید، « ثُمَّ أَوْرَثْنَا الْكِتَابَ الَّذِينَ اصْطَفَيْنَا مِنْ عِبَادِنَا فَمِنْهُمْ ظَالِمٌ لِّنَفْسِهِ وَ مِنْهُم مُّقْتَصِدٌ وَ مِنْهُمْ سَابِقٌ بِالْخَيْرَاتِ.» می‌فرماید که اصطفا نمودیم عباد خود را، امّا بر سه قسمند. قسمی ظالمند بر نفس خود، یعنی با وجودی که اصطفا نمودیم او را، خود را از بخشش الٓهی و فیوضات رحمانی محروم می‌نماید و قسمی دیگر نفوس مقتصده‌اند؛ یعنی در حال متوسّطه؛ نه در اسفلند و نه در اعلی، بلکه در وسطند. این نفوس از بحر الطاف نصیبی دارند ولی غریق و سیراب نیستند. و قسم ثالث که مسابقت به خیرات نمایند و به اعلی افق ربّ‌الآیات صعود کنند آیات کبری گردند و مظهر فیوضات عظمی؛ نجوم ساطعه شوند و سُرُج لامعه." (مجموعه مکاتیب حضرت عبدالبهاء، شماره 85، ص440)

بنابراین، خداوند به احدی ظلم روا نمی‌دارد. او بهترین‌ها را برای آنها مقدّر می‌فرماید، امّا به خود آنها اختیار می‌دهد که طریق صحیح و صواب را برگزینند یا به راه گمراهی و ضلالت بروند. حتّی جمال مبارک از خداوند می‌طلبند که ناس را تأیید فرماید که خود را از مواهب الهیّه محروم نکنند: "يا ليتَ انتم ترون ما يری ربّکم الرّحمن من علوّ شأنکم و عظمة قدرکم و سموّ مقامکم نسئل اللّه ان لا تمنعکم انفسکم و اهوآئکم عمّا قدّر لکم." (اقتدارات، ص217-218 / مضمون: ای کاش می‌دیدید آنچه را که پروردگار رحمانتان می‌بیند از علوّ شأن و عظمت قدر و بلندی مقامتان. از خداوند می‌خواهیم که نفس و هوای شما مانع از وصول شما به آنچه که برایتان مقدّر شده نگردد.)

جمال قدم در مدینةالتّوحید تأکید دارند که، "انّ الله ما أراد لعباده إلّا ما یقلّبهم الی رفارف القصویٰ فی جبروت البقا و ما قَدَّرَ لهم إلّا ما یُخلّصهم عن النّفس و الهوی لیبقی الملک لنفسه الحق و یطهّر الأرض و مَن علیها مِن دنِسِ هؤلاء المشرکین." (ص325 / مضمون: خداوند برای بندگانش نخواسته مگر آنچه که آنها را به سوی بلندای دوردست در جبروت بقا برگرداند و برای آنها مقدّر نفرموده مگر آنچه که آنها را از نفس و هوی خلاصی بخشد تا مُلک برای خود او باقی مانَد و زمین و کسانی که روی آن هستند از آلودگی این مشرکین تطهیر گردد.)

**توحید عبادت**

مرتبۀ دیگری از توحید عبارت از توحید عبادت است. جمیع پرستش‌ها به خداوند راجع است و جمیع از امر واحد و از سوی خداوند قدیر ظاهر شده و البتّه به سوی او برمی‌گردد. کلام پاک به سوی خداوند عروج می‌کند و جمیع از برای او ساجدند و جمیع کسانی که در آسمان‌ها و زمین هستند او را عبادت نمایند و جمیع اشیاء او را تسبیح‌گو هستند و از خشیت او هراسان. جمیع مطیع و منقاد سلطنت اویند و جمیع قلوب در مقابل امر او خاشع و به ذکر او ذاکرند. کسانی که موحّد حقیقی هستند در ذات و نفس خود مشاهده می‌کنند که جمیع آنچه که بندگان بدان وسیله به عبادت پروردگارش در صومعه‌ها و مساجد می‌پردازند در واقع از سوی او نازل شده و به سوی او باز می‌گردد. زیرا معبود یکی است و بس.

در اینجا به نکتۀ ظریفی اشاره دارند که شاید بندگان در عبادات خود غفلت کرده خالق و پروردگار خود را فراموش نمایند امّا نفس عبادات و اذکار به پروردگار راجع است زیرا این عبادات در زمان پیامبران و رسولان الهی از سوی خداوند نازل شده و همه به امر او عابد هستند. امّا دچار حجاب شده و از آنچه که خداوند در آن زمان‌ها برایشان اختیار کرده محتجب مانده‌اند و بعد از انتظار فراوان موقعی که کلام الهی به سوی آنها می‌آید از آن روی برمی‌گردانند و مورد دیگری را برای خویش انتخاب و اختیار می‌کنند.

**حضرت ربّ اعلی مظهر توحید**

جمال ابهی اواخر لوح مبارک می‌فرمایند که مقامات توحید و مراتب تفرید تماماً در جمال عزّ بدیع که در سنۀ 1260 به امر الهی ظاهر شد، تجلّی پیدا کرد و "إنّه هو الّذی کان واحداً فی ذاته و صفاته و افعاله و لم‌یکن له شبهٌ و لا ندّ و لا ضدّ و کلٌّ خُلِقوا بأمره و کلّ بأمره لقائمین و لن‌یقدرَ أحدٌ أن یشارکه فی امره و لایعارضه فی حکمه لایُسئَلُ عمّا فَعَل و کلّ فی محضره لَراجعین." (ص326 / مضمون: او در ذاتش و صفاتش و افعالش واحد است و نه شبهی دارد نه معادلی نه ضدّی و همه به امر او خلق شده‌اند و همه به امرش قائم هستند و احدی قادر نیست در امرش مشارکت داشته باشد و در حکمش معارضه کند. در آنچه عمل کرده از او سؤال کرده نمی‌شود و همه به حضور او رجوع خواهند کرد.)

**روزی که ظلمت شب به دنبال ندارد**

بعد جمال مبارک به ظهور خودشان اشاره دارند و آن را "یومٌ لن‌یُعقّبه ظلمةُ اللّیل و کانتِ الشّمس یستضئُ منه لأنّا استنار مِن أنوار وجهٍ منیر" می‌نامند. (ص327 / مضمون: روزی که تاریکی شب را به دنبال ندارد و خورشید از او کسب نور می‌کند زیرا از انوار وجه نورانی کسب نور می‌کند.) در مکاشفات یوحنا نیز بدان اشارتی شده است، "اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم‌های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود... و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منوّر می‌سازد ... و امّت‌ها در نورش سالک خواهند بود ... دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالآباد سلطنت خواهند کرد." (مکاشفات یوحنّا، باب 21 و 22)

این معنی در سورةالهیکل نیز تصریح شده است، "... يوم اللّه هو نفسه اذاً ظهر بالحقّ و لن يعقّبه اللّيل و لن يحدّده الذّکر لو انتم من العارفين." (آثار قلم اعلی، ج1، ص24 / مضمون: یوم الهی در واقع خود او است که به حق ظاهر شده و شب به دنبال ندارد و هیچ ذکری آن را محدود نسازد.)

می‌دانیم که اصطلاح "لیل" به دوران بطون بین صعود یک مظهر ظهور تا آمدن مظهر ظهور بعد اطلاق می‌گردد. مثلاً حضرت اعلی می‌فرمایند، "اى اهل بيان نكرده آنچه اهل قرآن كردند كه ثمرات ليل خود را باطل كنيد." (بیان فارسی، باب هفتم از واحد دوم)

حضرت عبدالبهاء توضیح می‌فرمایند، "از یوم شهادت حضرت مسیح تا یوم ظهور جمال محمّدی لیل بوده؛ ایّام ظهور مطالع حقیقت یوم وصال است و ایّام افول مظاهر الهیّه ایّام هجران است" (مائدهء آسمانی، ج9، ص13). در بیان دیگر از قلم میثاق صادر، "ایّام ظهور مظاهر مقدّسه یوم اشراق است، یوم وصال است، یوم سطوع انوار جمال است. پس از افول شمس حقیقت یوم فراق است، وقت غیاب است **لیل** هجران است تا ظهور ثانی و طلوع دیگر" (همان، ص12).

ولی تفاوتی که در این دور ایجاد شده، از آنجا که به نصّ حضرت عبدالبهاء جمیع مظاهر ظهور بعد نیز کسب فیض از جمال قدم می‌فرمایند اگرچه خود مظهر یفعل ما یشاء هستند، لهذا لیل دیگر به دنبال نخواهد داشت. شاید به همین دلیل است که نبیل زرندی می‌گوید که حضرت عبدالبهاء این پیام حضرت بهاءالله را آوردند و ابلاغ کردند: "جمال مبارک فرمودند که بايد کل صابراً ساکتاً ثابتاً راسخاً بر ارتفاع امرالله قيام نمايند و ابداً مضطرب نشوند که من هميشه با شما هستم و در ذکر شما و فکر شما هستم." (رحیق مختوم، ج2، ص189)

در بند 38 کتاب اقدس تصریح دارند، "یا أهلَ الأرض اذا غربت شمس جمالی و سترت سمآء هیکلی لاتضطربوا قوموا علی نصرة امری و ارتفاع کلمتی بین العالمین. إنّا معکم فی کلّ الأحوال و ننصرکم بالحقّ إنّا کنّا قادرین." (مضمون: ای اهل عالم، وقتی شمس جمال من غروب کرد و آسمان هیکل من پوشیده شد، تشویش به خود راه ندهید. بر یاری امرم و ارتفاع کلمه‌ام بین اهل عالم قیام کنید. من همیشه با شما هستم و شما را به حقّ یاری خواهم کرد.)

در جمیع ادوار نبی یا رسول محلّ تجلّی خداوند، یعنی مشیت اوّلیه، واقع می‌شد. در اینجا حضرت بهاءالله تأکید می‌فرمایند، "فوالله انّه لیومٌ لن‌یحملَ فیه عرشَ رَبِّکَ إلّا نفسُهُ الحقّ و إنّا کُنّا بذلک لَشاهدین." (ص327 / به خدا سوگند که امروز روزی است که عرش پروردگارت را خود او حمل می‌کند و ما بر آن گواهیم.) سپس اشارتی دارند که در این دور صمدانی مقاماتی مکشوف می‌گردد که توحید در آن ذکر نمی‌شود و حقائق تفرید بدان راه ندارد و در آسمان آن متعالی‌ترین معارف عارفان نیز پرواز نتواند مگر کسانی که خدا بخواهد.

**مأموریت ابلاغ پیام جمال مبارک به حرف الزّاء**

اواخر لوح مبارک به جناب سلمان مأموریت داده می‌شود که در اصفهان "حرف الزّاء" را ببیند و به او بگوید که از هیچ امری مضطرب نگردد و به خداوند توکّل کند. (ص328) مقصود از حرف الزّاء جناب زین‌العابدین نجف‌آبادی ملقّب به زین‌المقرّبین است. در شرح حال جناب زین‌المقرّبین آمده است، "چون آن ایّام ولایت آرام بود و دشمنان جوش و خروشی نداشتند، جناب زین ندانست به چه مناسبت او را منع از ترس و بیم فرموده‌اند. لکن بعد از مّدت کمی حکمت بيان مبارک آشکار گشت و شرحش اين است که دو نفر يا بيشتر از اهل قريهٴ جناب زين در بارهٴ مرزعه و زمينی منازعه داشتند و قرار شد که برای مرافعه به شيخ محمّدباقر مجتهد اصفهان که از قلم اعلی به اسم ذئب موسوم گشته است مراجعه نمايند. در قريه، سيّدی معّمم مي‌زيست که عنادی شديد به احباب داشت و مترصّد بود که فرصتی برای نابود کردن دوستان حق به دست آرَد اين هنگام از جانب يکی از کسانی که بر سر مزرعه اختلاف داشتند وکيل شده علی‌الظّاهر برای فصل دعوی و در باطن برای اجرای نيّت شيطانی خويش چند نفر ديگر از سادات و غير هم را محرمانه با خود همدست کرده به اصفهان برد و جميعاً در محضر شيخ محمّدباقر شهادت دادند که جماعتی از اهل ده که ملّا زين‌العابدين سر دستهٴ آنان است از دين اسلام خارج و بابی شده‌اند. شيخ هم مجتهد قريه را ... به اصفهان طلبيده با خود متفّق ساخت و هر دو آخوند ميرزا نصرالله پيشکار شاهزاده جلال‌الدّوله را بر قلع و قمع احباب اغوا نمودند و برای اين که آن مشت بي‌گناه را به سهولت اخذ نمايند بر صفحهٴ کاغذی نام تمام احباب را به علاوهٴ نفوس بسياری از مسلمين ثبت کردند به نحوي که اسم هر يک از دوستان در ميان نام دو تن از مسلمانها نوشته شده بود. آنگاه آن ورقه را توسّط يکنفر محّصل به قريه فرستادند و او در خانه کدخدا فرود آمده گفت حکومت اسم جمعی را سياهه کرده که بايد برای محاسبهٴ ماليات ديوانی به شهر بروند. کدخدا خواست اسامی را بخواند و به آن نفوس اطلاع بدهد ولی چون عّده‌ای از اهالی حضور داشتند آن شخص گفت ذکر اسامی امروز جايز نيست اين کار را بايد به فردا انداخت. از قضا يکی از احبّاء الله نيز در آنجا حاضر بود و از اين گفت و شنيد رائحهٴ فساد به مشامش رسيده قضیّه را به جناب زين خبر داده گفت چون چنين خطری در پيش است بايد خود را در جبال اطراف يا در شهر اصفهان پنهان سازيم. جناب زين اظهار داشت رفتن به کوه فايده ندارد چه که نه ما از وقايعی که روی مي‌دهد مطّلع خواهيم شد و نه کسی خواهد دانست که بر سرمان چه مي‌آيد. پس بهتر اين است که به شهر برويم. لهذا هر دو نفر به اصفهان رفته در منزل تنی از ياران مخفی شدند چند نفر ديگر از احباب قريه هم که از قضّيه مستحضر گشتند برخی فرار کردند و يعضی در گوشه‌ای متواری گشتند امّا بقيّه را که جمع کثيری بودند به حضور حاکم بردند و در حالي که شيخ هم حاضر بود اسامی را شروع به خواندن کردند و به نام هر کدام از احباب که مي‌رسيد او را به يک طرف حياط مي‌فرستادند تا از مسلمين جدا باشد و هر دفعه که اسم يکی از احبّاء خوانده مي‌شد شيخ زبان به فّحاشی مي‌گشود. يکنفر از حضّار گفت آقا هنوز که دربارهٴ اينها چيزی معلوم نشده چرا شما دشنام مي‌دهيد. در جواب گفت کفر اينها بر من ثابت است.

باری جمعی از احباب را حبس کردند و يکی از آنها را در همان زمان به اصرار شيخ به قتل رسانده بعد هم دو نفر را گوش بريدند و دو نفر ديگر را در ميان فوج سرباز گردانيدند تا هر کسی ضربتی بزند و ثوابی ببرد. يکی را هم واژگونه به سقفی آويختند و آن مظلوم در حالي که پاهايش بالا و سرش پائين بود التماس مي‌کرد که از برای رضای خدا يک نفر بيايد سر مرا ببرد و از اين عذاب خلاصم کند و کسی به او اعتنا نمي‌نمود... امّا جناب زين با رفيقش در اصفهان در منزل يکی از احباب ... پنهان بود و اغيار کوشش مي‌کردند که او و همچنين چند نفر ديگر را متواری بودند نيز پيدا کنند. لهذا در قريه به تمام خانه‌ها رفته جستجو مي‌کردند و در منزل خود زين کتاب ايقان و بيان را به اضافهٴ آنچه از تفاسير و مناجات‌های حضرت اعلی که همه را به خّط خويش نوشته بود برداشته به شهر بردند و ما بين خود قسمت کردند. ولی شيخ محمّدباقر به اين چيز ها قانع نمي‌شد و افسوس مي‌خورد که چرا شخص زين المقّربين دستگير نشده است...

از قدمای احباب اصفهان شنيده شد که جناب زين به قدری مبغوص اعداء بود که حتّی سالها پس از خروجش از ايران او را فراموش نکرده بودند چنان که هر روز شخصی در سر چارسوق اصفهان مي‌ايستاد و به صوت بلند اوّل بر خلفای سه‌گانه و بعد بر يزيد و معاويه و شمر و خولی و امثالهم لعن مي‌کرد در آخر کار هم مي‌گفت بر ملّا زين‌العابدين بابی نجف آبادی لعنت...

آن اوقات در گوشه کنار گفتگو بود که برای يافتن بابيان به بعض منازل داخل خواهند شد لهذا صاحب بيتی که جناب زين و رفيقش و چند تن ديگر از فراريان در آن به سر مي‌بردند پيشنهاد نمود که چند روز به خارج شهر منتقل گردند تا محّل ديگری که مورد سوء ظّن نباشد پيدا شود آنگاه مراجعت کنند. حضرات هم خود را شبانه از شهر بيرون انداخته در خرابه‌های اطرافش پناهنده شدند... بالاخره صلاح در اين شد که به اصفهان مراجعت کنند لذا آنها را شبانه بر مال سواری نشانده به شهر وارد کردند. بعد از چند يوم جناب سلطان الشهّداء آنان را با تدابير عاقلانه از سرحدّ گذارنيد و جناب زين به سلامتی وارد بغداد شده با يکی از دوستان که به اذن جمال قدم در آن مدينه ساکن بود مألوف و به کتابت آيات مشغول شد." (مصابيح هدايت، ج5، ص٤٤٤-449)

**مأموریت دوم**

مأموریت دوم جناب سلمان عزیمت به شیراز و انتشار الواح بین احبّاء است. مقصود آن که به این الواح متذکّر شوند و هر کس متذکّر شود همان می‌شود که برای او بهتر از تمام آن چیزی است که خلق شده است. زیرا در این حالت "لن‌یشهدَ إلّا الله وحده و مادونه خُلِقَ بحرفٍ منها." (ص328)

**کلام آخر**

در پایان به جناب سلمان می‌فرمایند، "ثمّ اعلَم یا سلمانُ بأنّ الّذینهم مَا ٱتّصفوا بصفات التّوحید لَن‌یصدقَ علیهم اسم الموحّد إن أنتم مِنَ الشّاعرین و لَن‌یتمَّ لأحدٍ حکم التّوحید بالقول." (ص329 / مضمون: پس بدان ای سلمان کسانی که به صفات توحید متّصف نشوند اسم موحدّ دربارۀ آنها صادق نیاید و حکم توحید برای احدی به قول تمام نشود.)

سپس اهل بیان را مخاطب قرار داده می‌فرمایند در ذات و نفس خود بکوشید که به صفات الهی متّصف شوید و کسی که از او نسمات الله و صفات او نوزَد ابداً به این مقام فائز نشود و در زمره موحّدین به حساب آورده نشود. این کلام مبارک یادآور بیانی است در لوح احمد فارسی که شرط دخول در ملکوت عزّ الهی را اتّصاف به صفاتش قرار داده‌اند، قوله تعالی: "به صفاتم متّصف شوید تا قابل ورودِ ملکوت عزّم شوید و در جبروت قدسم در آئید." (مجموعه الواح طبع مصر، ص323)

حضرت عبدالبهآء در بیانات شفاهی خود می‌فرمایند، "نتیجۀ حیات دخول در ملکوت‌الله است و ثمرۀ وجود اتّصاف به صفات رحمانی. اگر انسان از این انوار الهی محروم مانَد، از حیوان پست‌تر است. لکن اگر رویَش به انوار محبّت‌الله روشن شود و قلبش به طراز معرفةالله مزیّن گردد فوق عالم امکان پرواز نماید." (بدایع‌الآثار، ج2، ص91)

کلام را با این بیان خاتمه می‌دهند، "اذاً نختم القولَ بأنّه لا إله إلّا هو و إنّا کُلٌّ عبادٌ لَهُ و کُلٌّ الیه لَراجعین و الحمد لله ربّ العالمین." (ص329)